

این جستار در سال ۲۰۰۶ نوشته و پخش گردید، با اینهمه جا دارد که همه ساله بهنگام کریسمس یکبار دیگر بازنگری شود تا ایرانیان این سخن بیاورند که (بیست و پنجم دسامبر) یک شاد روز بزرگ ایرانی است و (آیین های کریسمس) مانند آراستن درخت کاج یا سرو آزاده (که نماد ایرانی است) با رشته های زرین (به نشان خورشید) و رشته های سیمین (به نشان ماه) و گذاشتن ستاره بر فراز آن (که نشان ایزد مهر است) و سرود خواندن کنار این درخت، و پیشکش دادن به یکدیگر، و همه ی دیگر آیینهای (کریسمس) یکسره ایرانی هستند که از سوی کلیسای مسیح «مصادره» شده اند و هیچ پیوندی با مسیحیت ندارند! اکنون که همای فرهنگ ایران می رود تا از درون خاکستر خود سر بر افرازد، شایسته است که ایرانیان اینگونه دانشهای فرهنگی خود را بشناسند و هر آنچه را که در گذر گاه تاریخ از دست داده اند باز پس گیرند، مانند، روشن کردن سپندار یا (شمع) در جشن زاد روز که یک آیین سد در سد ایرانی است. ایرانیان (سپندار) را به نشان « آتش زندگانی» می افروختند و در پاسداری از آن بسیار می کوشیدند، و خاموشی آن را نشان (مرگ) می دانستند، ولی اروپاییان که این آیین از ایرانیان آموختند بی آنکه رمز و راز آن، و (جایگاه آتش) در فرهنگ ایران بشناسند، به نشان سالهای زندگی سپندار روشن می کنند و با یک (پف) به زندگی خود پایان می دهند!! اگر کسی پرسد چرا خاموش کردی؟! خواهند گفت: برای اینکه نشان دهم که این چند سال از زندگانی من گذشت! و اگر پرسنده بگوید: ولی شما هنوز زنده اید، پس آن یک سپنداری که نشان زندگی شما باشد چه شد؟؟ پاسخی نخواهد شنید، چرا که خاموش کننده، آیین را از جای دیگری آورده ولی رمز و رازش را نشناخته و با خود نیاورده! شوربختانه امروزه بسیاری از ایرانیان نیز چنین می کنند بی آنکه بدانند که با خود چه می کنند!! اگر زندگی بجا باشد در آینده به این گونه جستارها نگاه خواهیم کرد. ولی امروز دو باره به کریسمس می پردازیم.

مردم استرالیا مانند برخی دیگر از مردم جهان، کریسمس را در ماه جولای دو باره به جشن می نشینند و آن را Christmas in July می نامند، از آنجا که شمار بزرگی از هم میهنان ما در استرالیا بسر می برند بیهوده نخواهد بود اگر یکبار دیگر این نوشتار به پیشگاه هم میهنان فرهیخته ارمغان گردد.

آیا کریسمس همان یلدا است ؟؟

واژه ی « یلدا » که نام یکی از شاد روزهای ایرانی است، برخاسته از زبان سریانی و به چم زایش است؛ چنانچه هنوز هم در زبان آشوری که برآمده از زبان سریانی است به زاد روزکسی « بت یلدا» می گویند.

زبان سریانی یکی از گویش های پر ارجی است که برآمده از شاخه خاوری زبان آرامی و برخی آترا زبان تورات و انجیل نیز دانسته اند. این زبان در ایران از خود زبان آرامی هم نامورتر بوده است. دبیره ای که برای نوشتن زبان سریانی بکار می بردند با اندکی دگرگونی همان دبیره ی آرامی است.

پیش از تاخت و تاز اسکندر، سرزمین میانرودان بزرگترین کانون زبان سریانی بود و توانمندی بسیار برای نوشتن جستارهای دینی و فلسفی از خود نشان داد، بگونه ای که در زمان ساسانیان در رده ی زبانهای دانشی بخش بزرگ از جهان جا گرفت و مانی شش کتاب خود را به این زبان نوشت.

گویش آشوریها و کلدانیهای ایران و سوریه و عراق و ترکیه، سریانی است، اگر چه گویش آشوریها با گویش کلدانیها اندکی دگرگونی دارد.

کانون زبان سریانی شهر ادسا Edessa در باختر میانرودان «عراق کنونی» و نیمروز، یا جنوب ترکیه بوده است. سریانی زبانان خودشان این شهر را اورحی Urhai می گفتند، و همان است که در نوشتارهای عربی الرها گفته شده است. این شهر در سال ۱۶۳۷ بدست دولت عثمانی افتاد و عثمانیان نام اورفه را به آن دادند و در سده بیستم کشتار بزرگی از ارمنیان مسیحی در آنجا براه انداختند و برگ ننگین دیگری بر برگهای شرم آورکشتار خدا پرستان در راه خدا افزودند. مسیحیان ایرانی که بزبان سریانی سخن می گفتند، روز بیست و پنجم دسامبر را که روز زایش عیسا بشمار می آوردند « یلدا» نامیدند، و ایرانیان نیز که خو نکرده اند بزبان خود سخن بگویند، هنوز هم بی آنکه بدانند آرش این واژه چیست!! و از کجا آمده است این جشن بزرگ ملی را « یلدا!!» می نامند.

امروز که روز رستاخیز فرهنگ ایران است، و همای ایران می رود تا از خاکستر خود سر بر کشد، جا دارد که این جشن بزرگ ملی را « جشن پیروزی خورشید » بنامیم نه « یلدا».

این جشن یکی از کهنترین جشن های ایرانی است که آن را « شب چله » هم می گویند. چله ی بزرگ از یکمین روز دی ماه آغاز می شود و تا روز دهم بهمن ماه که جشن سده است فرا می رود. روز هشتم دیماه « جشن خرم روز است » در این جشن بزرگ آیین چنین بود که پادشاه جامه ی سپید بتن می کرد و به

همراه دهقانان و کشاورزان بر روی زمین می نشست و می گفت: من هم یکی از شما و همانند شمایم ، کار جهان بر کشاورزی و آبادنی استوار است و این هر دو بدون شما نمی شود ، ما به شما همان اندازه نیازمندیم که شما به ما . پس ما و شما یکی هستیم.

چله ی کوچک از روز یازدهم بهمن ماه فرا می رسد و تا روز بیستم اسفند ماه ادامه می یابد . نخستین روز از چله ی بزرگ که خورشید به دورترین جا نسبت به زمین می رسید، زاد روز « مهر » یا « روز پیروزی خورشید » دانسته می شد.

باید بیاد داشت در زمانی که بنیاد زندگی مردمان بر کشاورزی و گلّه داری بنا گردیده بود؛ خورشید جایگاه بسیار والایی در زندگی مردمان داشته است . این مردم کشاورز و گلّه دار اندک اندک به سامان گردش زمان پی بردند و توانستند کار و کناک خود را با گردش زمین به دور خورشید هماهنگ بسازند و اندک اندک دریافتند که واپسین روز پاییز، کوتاهترین روز سال، و شبش بلندترین شب، و آغاز چله ی بزرگ زمستان است .

از سوی دیگر همین درازترین شب سال، آغاز فرابویی خورشید و درازتر شدن روزها نیز هست؛ از همین روان را شب زایش خورشید، نامیدند و جشنی بزرگ برایش فراهم آوردند، بگونه ای که هنوز هم در بسیاری از شهر های ایران « یلدا» با اینهای ویژه ای گرامی داشته می شود.
ولی آیا میان « شب یلدا» و « جشن کریسمس» پیوندی هست؟؟ و آیا کریسمس همان یلدا است؟؟
آیا مسیحیان این جشن بزرگ را از ایرانیان گرفته اند؟؟

برای پیدا کردن پاسخ این پرسش بهتر است که نخست به سراغ نامه ی دینی مسیحیان که « عهد جدید» نامیده می شود برویم و کار پژوهش را از همانجا آغاز کنیم.
این نامه از هفت بخش فرام گردیده است ؛
بخش نخست انجیل های چهار گانه با نامهای : متی - مرقس - لوقا - و یوحنا هستند.

بخش دوم : اعمال رسولان است که به گزارش چگونگی کرد و کار شاگردان عیسی پس از فرارفتنش به آسمان می پردازد.
در سومین بخش (رساله های) پولوس و دیگر شاگردان مسیح جا داده شده اند.

بخش چهارم مکاشفه ی یوحنا است که خود سر شار از زبانزدهای مهری است که در جای خود به آنها اشاره خواهیم کرد.

در سه بخش پایانی که « اعمال رسولان- رساله ها - و مکاشفه ی یوحنا » هستند هیچ سخنی از زمان زاده شدن عیسی بمیان کشیده نمی شود.

از چهار انجیل نامبرده سه تای آنها یعنی متی و مرقس و یوحنا در باره ی زمان زاده شدن عیسی که باید بزرگترین رخداد در جهان مسیحیت بشمار آید یکسره خاموش اند.

متی گزارش خود را از آنجا آغاز می کند که مریم مادر عیسی به نامزدی یوسف نجار درآمد ولی پیش از اینکه با یوسف بیامیزد از روح القدس پر شده و آبستن گردید... ولی متی هیچ اشاره ای به سال و ماه و زمان این آبستنی و روز بار گذاری مریم نمی کند.

مرقس گزارش خود را از زمانی آغاز می کند که عیسی در سن سی سالگی برای گرفتن تعمید از دست یحیی تعمید دهنده به رود اردن رفته بود، مرقس نه تنها زمان زاده شدن عیسی را بها نمی دهد ؛ بلکه آن سی سال زندگانی عیسی را هم پیش از تعمید در خور نگرش نمی داند .

یوحنا که از نزدیکترین شاگردان عیسا و بگفته ی خودش « شاگرد محبوب خداوند » و چهارمین انجیل نویس است؛ در سرآغاز گزارش خود می نویسد: در ابتدا کلمه بود؛ و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود ؛ و کلمه جسم گردید و در میان ما ساکن شد پر از فیض و راستی و جلال او را دیدیم جلالی شایسته ی پسر یگانه ی پدر ...

ولی این « شاگرد محبوب خداوند » به ما نمی گوید که « این کلمه » در چه زمانی « جسم گردید » و در چه روزی زاده شد . بنا براین می ماند سومین انجیل نویس که لوقا است.

لوقا یک پزشک یونانی بود، اگرچه هرگز عیسی را ندید و آنچه را که نوشت از شنیده های خود نوشت ولی از آنجا که پزشکی دانش آموخته و پرورش یافته بود گزارشش نیز از سامان بیشتری برخوردار است ، با اینهمه او نیز به روشنی سخنی از زمان زاده شدن عیسی بمیان نمی کشد، ولی در باب دوم انجیل خود نشانه هایی بدست می دهد که می توان با تکیه بر آنها با دلیری گفت که عیسی در هر زمان دیگری می توانسته زاده شده باشد بجز « روز بیست و پنجم دسامبر» .

یکی از نشانه ها بودن شبانان در بیابان است!! می گوید: ...و در آن نواحی شبانان در صحرا بسر می بردند و در شب پاسبانی گله های خویش می کردند * ناگاه فرشته ی خداوند برایشان ظاهر شد و کبریایی خداوند بر گرد ایشان تابید و بغایت ترسان گشتند * فرشته ایشان را گفت مترسید زیرا اینک بشارت خوشی عظیم به شما می دهد که برای جمیع قوم خواهد بود ؛ که امروز برای شما در شهر داود نجات دهنده ای که مسیح خداوند باشد متولد شد * و چون فرشتگان از نزد ایشان به آسمان رفتند شبانان با یکدیگر گفتند الان به بیت لحم برویم و این چیزی که واقع شده و خداوند آنرا به ما اعلام نموده است به بینیم ...

یاد آوری می کنم که بیست و پنجم دسامبر آغاز چله ی بزرگ زمستان و هوا بسیار سرد است و شبانان هرگز گله خود را شباهنگام در بیابان نگه نمی دارند، بلکه می کوشند تا پیش از فروشد خورشید به روستای خود برگردند . بنا براین همین یک نشانه پس که با دلیری بگوئیم که عیسی در چنین شبی زاده نشده است ، ولی اگر بپرسید پس در چه روزی زاده شده است؟؟ خواهیم گفت من نمی دانم!! همچنانکه لوقا و دیگر شاگردان عیسی نیز نمی دانستند !! اگر می دانستند خودشان را و ما را و پیروانشان را اینچنین سرگردان نمی گذاشتند!!

برپایه ی یکی دیگر از نشانه هایی که لوقای پزشک به ما می دهد شماره ی ۲۰۰۶ نیز برای سال زاده شدن عیسی یکسره نا پذیرفتنی می شود؛ می گوید : « در آن ایام حکمی از اگوستس قیصر روم صادر گشت که تمام ربع مسکون را اسم نویسی کنند هنگامی که کیرینیوس والی سوریه بود * پس همهء مردم هر یک به شهر خود برای نام نویسی می رفتند * و یوسف نیز از جلیل از بلده ی ناصره به یهودیه به شهر داود که بیت لحم نام داشت رفت زیرا که او از خاندان و آل داود بود تا نام او با مریم که نامزد او بود و نزدیک به زاییدن بود ثبت گردد * وقتیکه ایشان در آنجا بودن هنگام وضع او رسیده بود.» این « اسم نویسی » که لوقا به آن اشاره می کند، همان است که ما امروز « سرشماری » می گوئیم .

از داده های تاریخ دانسته می شود که در آن زمان، امپراتوری روم بر بخشهای بزرگی از جهان فرمانروایی داشته و سود کلانی از دریافت باژ و ساو سالیانه بدست می آورده است. این دولت برای سرو سامان بخشیدن به کار باژ گیری هر چند سال یکبار مردم را در همه ی سرزمینهای زیر فرمان شمارش می کرد تا اندازه ی در آمد از هر شهر و روستا را بداند. در این زمان هر کسی می بایست در زادگاه خود باشد؛ از این رو است که یوسف نجار که به جلیل رفته بود ناگزیر دست نامزدش مریم را می گیرد و به شهر داود که همین اورشلیم باشد برمی گردد و در میانه ی راه در جایی بنام بیت لحم عیسی زاده می شود .

بگفته ی لوقا این سرشماری در زمانی انجام گرفت که : « کیرینیوس والی سوریه بود » . ویل دورانت فرزانه ی بزرگ آمریکایی در تاریخ تمدن می نویسد: « ...ما می دانیم که کورینیوس میان سالهای ۶ و ۱۲ میلادی فرماندار سوریه بوده است ، یوسفوس از یک سرشماری که این شخص در یهودا انجام داد یاد می کند ولی تاریخ آن را بین سالهای ۶ و ۷ میلادی ذکر می کند، از این سرشماری در جای دیگر ذکری به میان نیامده است . ترتولیانوس روایت می کند که به فرمان ساتورنینوس فرماندار سوریه در سال ۷ - ۸ قبل از میلاد یک سرشماری در یهودا انجام گرفت . اگر این سرشماری همان باشد که منظور نظر لوقا است، تولد حضرت عیسی را باید پیش از سال ششم قبل از میلاد دانست!! در باره ی روز تولد عیسی هیچ اطلاعی در دست نداریم، کلمنس اسکندرانی (نزدیک ۲۰۰ میلادی) عقاید مختلفی را که در روزگار وی در باره ی روز تولد عیسی وجود داشته مطرح می کند و می گوید : برخی گاهشماران این روز را نوزدهم آوریل و برخی بیستم ماه مه معین می کنند ، اما خود او این تاریخ را هفدهم نوامبر سال سوم قبل از میلاد می داند!! . در قرن دوم میلادی مسیحیان شرقی جشن تولد عیسی را روز ششم ژانویه برگزار می کردند . در سال ۳۵۴ برخی از کلیساهای غربی از جمله کلیسای روم مراسم سالروز تولد مسیح را در روز ۲۵ دسامبر گرفتند ، و در آن زمان آن روز را بخطار روز انقلاب شتوی (زمستانی) که از آن روز به بعد طول روز رو به فزونی می نهد محاسبه کرده بودند . این روز از قبل نیز روز جشن اصلی کیش میترا یعنی روز تولد مهر شکست ناپذیر بود . کلیساهای مشرق زمین تا مدتی دست از همان تاریخ ششم ژانویه برنداشتند و همکیشان غربی شان را به آفتاب پرستی و بت پرستی متهم کردند و لی در پایان قرن چهارم روز بیست و پنج دسامبر در مشرق زمین هم پذیرفته شد . (ویل دورانت - تاریخ تمدن - پوشنه ی سوم - برگردان حمید عنایت - پرویزداریوش - علی اصغر سروش - چاپ انتشارات علمی و فرهنگی - رویه ی ۶۷۵) .

دیدیم که ویل دورانت، فرزانه ی نامدار آمریکایی و نویسنده ی تاریخ تمدن نیز گواهی می دهد که بیست و پنجم دسامبر هیچ پیوندی با زاده شدن عیسی ندارد، بنا بر این جا دارد پرسیده بشود که چرا مسیحیان چنین روزی را بنام زاده شدن عیسا جشن می گیرند؟؟.

می دانیم که پیش از روی کار آمدن مسیحیت ، آیین دیگری بنام «میتراپیسم» در بخشهای بزرگی از جهان کهن، بویژه در سرزمینهای پیرامون دریای مدیترانه دامن گسترانید و باورمندان به آن از سوریه تا اسکاتلند پرستشگاههایی برای « پروردگار خورشید » یا « میترا » برپا کرده بودند بگونه ای که تا امروز بیش از یک سد و سی نیایشگاه مهری از زیر خاک سر برون کشیده اند.

در آغاز سده ی نوزدهم، پس از پیدا شدن اینگونه نیایشگاهها، پژوهشهای فراخدانی در زمینه ی « میترا

شناسی» در سراسر اروپا آغاز شد و نگاره هایی که از این نیایشگاهها بدست آمده بودند جای ویژه ای برای خود در جهان دانش دست و پا کردند.

لاژارد **Lajarde** که یک باستان شناس فرانسوی و از پیشگامان دانش « میترا شناسی » بود بیش از پنجاه سال در این زمینه کار کرد و بنامیه های بسیاری گرد هم آورد که همه ی آنها پس از مرگش در پاریس چاپ و پخش گردیدند. فرانتز کومون **Cumont Franz** بلژیکی پژوهشگر برجسته ی دیگری بود که نامی بزرگ در زمینه « میترا شناسی » از خود بر جای گذاشت. (کومون او در سال ۱۸۶۸ زاده شد و در سال ۱۹۷۴ چشم از جهان فرو بست).

کومون از آغاز جوانی به کارنامه ی جهان باستان و به ویژه به کارنامه ی سرزمینهای خاوری گرایش بسیار داشت، چندین بار به کشورهای خاوری سفر کرد و سرانجام نسکی زیر نام « رازهای میترا » نوشت و در اروپا بچاپ رسانید. در ایران نخستین بار شاد روان ذبیح بهروز بر نوشته های این دانشمند بلژیکی خرده گرفت و نوشت : ..در نوشته های کومون صفحه ای نیست که از عبارات « بت پرست » و « آتش پرست » و « دین بربر » و « دین شرقی » پر نشده باشد . چون اروپاییان از اینگونه کلمات در نتیجه ی تبلیغات نفرت دارند او هم در بکار بردن آنها کوتاهی نکرده است . سبک کومون در تالیفاتش سبک روحانیون متعصب است ، یعنی هر جا به صرفه و منظور او نبوده راه غلو و ستایش را پیش گرفته و هر جا صرفه نداشت چیزی از تحقیر و سب و لعنت فروگذار نکرده است. رویهمرفته این دانشمند هر چه نوشته با نظر طرفداری از کلیسا می باشد و ارزش آن ناچیز است... (برگرفته از دکتر اصلان غفاری - رویه ی ۳۹ دیباچه قصه ی سکندر و دارا) .

سرانجام « رازهای میترا» نوشته ی « فرانتز کومون » بدستگیری احمد آجودانی به زبان پارسی سره برگردانده شد و از سوی « انجمن پاسداری از زبان و فرهنگ ایرانی» در سال ۱۹۹۶ در لس آنجلس بچاپ رسید. ولی پیش از آن شادروان ابراهیم پورداود در پوشنه یکم پشت ها (چاپ دانشگاه تهران سال ۲۵۳۶ شاهنشاهی) زیر نام « آیین مهر در رم» گزارش فراگیری از این آیین را که خود از نوشته های کومون برگرفته بود فرا دست ما گذاشت . از این گزارش دانسته می شود که چون پادشاهان ایران گرایش ویژه ای به « مهر » داشتند و سپاهیان ایرانی پیروزی خود را از او می دانستند، آیین ستایش و نیایش مهر اندک اندک دامن گسترانید و به همه ی سرزمینهایی که زیر فرمانروایی شاهنشاهان ایران بودند فرا رسید.

کیش بانان « مهر » مردمی مهر پرور بودند، برای اینکه با پرستاران دینهای دیگر در نیفتند به هر سرزمینی که پا می گذاشتند بی آنکه به بنیادهای آیین خود آسیبی برسانند، برخی از نام های آیین خود را با نام خدایان بومی آن سرزمین سازش می دادند چنان که « ارماسدس و ژوپیتز » همان « آسمان » در دین مهر است و « ژونن » همان « سپنتا آرمینیتی- یا زمین » و « آب ناپات » همان پهناب (افیانوس) است .

در بابل که یکی از پایتختهای ایران و مانشگاه زمستانی پادشاهان ایران بود « مهر » با خدای خورشیدی آن سرزمین که شاماش **Schamasch** نام داشت این همان دانسته شد و به دید مردم بابل بیگانه نیامد هچنانکه «ناهید» ایرانی با «ایشتار» بابلی برابر گرفته شد .

اندک اندک این آیین از بابل به سوی آسیای کوچک دامن گسترانید و از آنجا به سرزمینهای یونانی فرا رفت و با پروردگار خورشید یونانی هلیوس **Helios** خویشی بهم رسانید ، کوتاه سخن اینکه « مهر » به هرجایی که رسید با پروردگار بومی خورشید سازش کرد و مردم رابی هیچ فشاری به پرستش خود فراخواند. بدین ترتیب گستره ی خاک « مهر » از ایران تا فراسوی دریای سیاه و دریای یونان (**Egee** در باختر، و از اینسو تا دره ی سند و هندوستان دامن گسترانید . سپاهیان رومی در فرا بردن این آیین کوشش بسیار بکار بردند چرا که آنان نیز همانند ایرانیان « مهر » را پشتیبان جنگاوران می دانستند و خداوندگاریش را می ستودند.

شوربختانه عیسویان آن زمان با پی ورزیهای کوردلانه ی خود همه ی ماتدمانهای این آیین را از میان برداشتند و نشانی از این همآورد نیرومند برجای نگذاشتند تا امروز بدرستی بدانیم که شیوه ی پرستش مهر و نمازها و نیایش های روزانه ی آن چگونه بوده اند، ولی از نگاره هایی که از نیایشگاههای مهری بدست آمده اند می توان تا اندازه ای به شکوه این آیین پی برد.

شک نیست که در گستره ی فراخدانی که این آیین از جایی به جایی و از سرزمینی به سرزمین دیگر رفت، و برای سده های بسیار از خاستگاه خود بدور افتاد، بسیاری از ویژگیهای نخستین را از دست بداد و سیمای دگرگونه ای بخود گرفت تا آنجا که برخی از فرزاندگان ایرانی مانند مهندس سیروس ابراهیم زاده، بودن چنین آیینی را در ایران کهن یکسره رد کردند و بنیادش را ایرانی ندانستند . (مهندس سیروس ابراهیم زاده : افسانه ی میترا پرستی ایرانیان - ره آورد شماره ۳۱) در رم بجز سپاهیان و جنگاوران، بسیاری از امپراتوران و بزرگان رومی نیز از مهر پیروی کردند و گاه مانند امپراتور دسیوس **Decius** در سال ۲۵۰ به آزار و کشتار مسیحیان پرداختند و برگهای ننگینی از خود در تاریخ روم برجای گذاشتند.

در سال ۲۷۴ امپراتور اورلیان **Aurelian** پیروزی خود را در جنگ با زنوب **Zenob** شهبانوی پامیر از پرتو مهر بشمار آورد و فرمان داد که نیایشگاه بزرگی برای این خدای پیروزگر بسازند.

امپراتور دیوکلسیان **Diocletian** که از سال ۲۸۴ تا ۳۰۵ بر اریکه ی فرمانروایی نشست، کوشید تا دربار خود را همانند دربار ساسانیان کند. او نیز در گسترش آیین مهر و براندازی دین مسیح بسیار کوشا بود و در سال ۳۰۳ دستور داد تا مسیحیان را یکسره از میان بردارند .

پس از او امپراتور گالریوس **Galerius** که از ۳۰۶ تا ۳۱۱ بر سر کار بود با توان هر چه بیشتر عیسویان را پی گرفت و درگسترش آیین مهر کوشید.

بگفته ی رنان فرزانه ی نامدار فرانسوی ۱۸۹۲-۱۸۲۳ اگر در پی انگیزه و رخدادی عیسویت از پیشرفت باز می ایستاد هر آینه جهان از آن مهر می شد .

سرانجام آن انگیزه رخ نشان داد و با روی کار آمدن کنستانتین در سال ۳۲۴ پویش تاریخ دگرگون شد. در نبردی که بر سر کرسی امپراتوری میان او و لیسیلیوس **Licilius** درگرفت، کنستانتین مسیحی بر لیسیلیوس مهری پیروزشد، بگفته ی برخی از گزارشگران، خورشید از چلیپا شکست خورد!! :

مهر بپوشید رو ، ریخت ز مغ آبرو
ترسا چون شب پره دیده ی بینا گرفت
زبان گستاخ چون زنگ کلیسا گرفت
لاف زد و هرزه گفت ، مهر خدایی نهفت

کنستانتین با هوشمندی پی برده بود که کشتار مسیحیان نه تنها برای کشورش سودی ندارد بلکه زیان های بزرگ نیز به همراه دارد، چرا نباید از این آیین که با همه ی کشتارها و ستمگریها روز بروز بر شمار پیروانش افزوده می گردد بسود خود بهره برداری کند؟؟.. همین اندیشه ، چهره و پویش تاریخ را دگرگون کرد .

ویل دورانت می نویسد: « آیا این کار یک تغییر مذهب صادقانه ، یک عمل ناشی از اعتقاد مذهبی بود یا یک مانور خردمندانه ی سیاسی؟؟ فرض اخیر احتمالش بیشتر است. هلنا مادر وی وقتی کنستانتینوس طلاقش داد، به مسیحیت گرویده بود. بیگمان وی پسر را با منافع و مزایای مسیحیت آشنا کرده بود ، و بیشک خود او نیز تحت تاثیر پیروزیهایی پی در پی قرار گرفته بود که در زیر لوا و صلیب مسیح نصیب ارتشش شده بود . ولی فقط یک نفر شکاک می توانست از احساسات مذهبی بشر چنین ماهرانه بهره برداری کند یک مسیحی مومن و معتقد در وهله ی نخست مسیحی و در وهله ی بعد دولت‌مرد است، در مورد قنسطنطین این امر برعکس بود، مسیحیت برای او وسیله بود نه هدف .» تاریخ تمدن - پوشته سوم رویه ۷۶۵

کنستانتین در نبرد با هموردان پیروز گردید و رومیان را به پیروی از دین مسیح وا داشت ، در زمان فرمانروای او چلیپا بجای درفش در میدانهای نبرد بکار گرفته شد و پیروزی در پی پیروزی برای روم پدید آورد.

در پی این پیروزیها، پیروان عیسی دلیر گشته و کوشیدند تا مهر و نیایشگاهها و کیش بانانش را از میان بردارند؛ چنانکه مامر **Mamert** پیشوای بزرگ مسیحیان که در سال ۴۷۴ درگذشت نوشته است که در زمان فرمانروایی کنستانتین کسی را یاری آن نبود که به خورشید و دیگر روشن آسمان نگاهی بیندازد.

مهرپرستان در تمام سالهای فرمانروایی کنستانتین گرفتار تاخت و تاز سپاهیان او و کینه توزیهای عیسویان بودند تا آنکه در سال ۳۶۱ ترسای نوبت به فلاویوس کلاودیوس یولیانیوس **Julianus** برادر زاده ی کنستانتین فرا رسید.

کنستانتین پیش از مرگ خود همان کاری را کرد که پیش از او فریدون در شاهنامه کرده بود ، بدین ترتیب که از سر امیدی خوشبایرانه فرمانروایی امپراتوری فراخدانی را که بدست آورده بود میان فرزندان خود بخش کرد، فرانسه و ایتالیا و انگلستان را به پسر بزرگش کنستانتین دوم داد - آسیای کوچک و سوریه و مصر را به پسر دومش کنستانتینوس واگذار نمود - باختر آفریقا - ایلوریکوم و تراکیا را به پسر کوچکترش کنستانتین بخشید ، ارمنستان و مکادونیه و یونان را به دو برادرزاده اش گالوس و یولیانیوس داد.

نخستین امپراتور مسیحی همه ی زندگانی خود را در راه گسترش امپراتوری روم و یک دست کردن باور مردمانش کرده بود ، ولی مرگ او در سال ۳۳۷ همه ی دستاوردهایش را در گذرگاه باد گذاشت .

کشتاری بزرگ در راستای بدست آوردن تاج و تخت پادشاهی آغاز گردید، همه ی پسران امپراتور بجز دو برادر زاده اش کشته شدند ، گالوس بیمار بود و نوید مرگی زود رس را می داد و یولیانیوس پنجساله بود، کنستانتینوس که رهبری کشتار خاندان شاهی را بدست گرفته بود این کودک پنج ساله را سزاوار کشته شدن ندانست. او را به نیکومدیا فرستادند تا بدست اسقف انوسیبیوس تربیت مسیحی پیدا کند، ولی او دل‌باخته ی هومر و هزیود گردید و سپس با فلسفه آشنا شد، هنگامی

که براریکه ی پادشاهی نشست به یکی از دوستانش نوشت : « اگر کسی ترا مجاب کرده است که برای نوع بشر چیزی سودمند تر از تحصیل بی وقفه ی فلسفه وجود دارد بدان که فریب خورده ای است که می خواهد ترا فریب دهد. » ویل دورانت عصر ایمان بخش یکم رویه ی ۲۲

یولیانس و ارون عمویش کنستانتین، مسیحیت را آیینی خرد ستیز می دانست ، از اینرو بدور از چشم همگان به آیین میتراپی درآمد . هنگامی که شنید که مسیحیان نیایشگاههای پیروان آینههای دیگر را ویران و دارایی آنها را میان خواجه سرایان و درباریان بخش می کنند از فشار اندوه گریست.

ویل دورانت می نویسد : « ... آن مشرکان پاکیزه را که وارث یک فرهنگ هزار ساله بودند، با خدانشناسان خشک و سرسختی که در نیکوندیا احاطه اش کرده بودند ، یا با آن دولتمردان پارسا که کشتن پدر و برادرانش و بسیاری دیگر را واجب دانسته بودند سنجید دریافت که سبعتز از مسیحیان هیچ درنده ای نمی توان یافت ». (عصر ایمان بخش یکم رویه ی ۱۷)

او اگر چه زیر دست اسقف ها تربیت یافت و تعمیر گرفت، ولی از کودکی دلش با خورشید بود، و خود را برانگیخته ی خورشید و پسر مینوی او می دانست؛ از این رو هنگامی که بر اریکه ی امپراتوری نشست، دستور داد تا نیایشگاههای پیشین را بازسازی کنند، خود نیز نیایشگاهی بزرگ در کاخ امپراتوری برپا نمود.

در نوشتاری بسیار شیوا زیر نام « بر ضد جلیلیان = مسیحیان » نوشت : انجیل ها ناقض یکدیگرند، و تنها نکات مشترکشان سخنان باور نکردنی است... » (ویل دورانت - همان - رویه ی ۲۲)

در دوران فرمانروایی او مهر پرستان دوباره جان گرفتند و یکی از بزرگترین پیشوایان عیسوی را که می خواست بر روی ویرانه های یکی از نیایشگاههای مهری کلیسایی بنا کند گرفته و بزدان افکندند و در روز بیست و چهارم دسامبر (درست یک روز پیش از جشن سالیانه ی خورشید) او را به زشتترین چهره کشتند .

یولیانس خود را برخوردار از پشتیبانیهای بیدریغ « خورشید » می پنداشت، همین باور به او دلیری بخشید تا بسوی ایران لشکر براند.

« بزرگترین آرزوی این بود که با اسکندر و تراژان هم چشمی کرده و پرچم رم را در پایتخت ایران بر افرازد و خطر پارس را برای همیشه از میان بردارد، شاپور دوم پادشاه ساسانی با چند مانور جنگی حساب شده عقب نشست و او را بدنبال خود به درون مرزهای ایران کشاند، ولی تمام کشتزارهای مسیر حرکت او را نابود کرد و چاهها و چشمه ها را کور و ویران ساخت . در بیابانهای پیرامون پایتخت (تیسفون) اسواران جنگی ایران ضد حمله ی خود را آغاز کرد و در کشاکش نبرد سهمگینی که پدید آمده بود نیزه ای تهیگاه امپراتور را درید و او را از پای درآورد، جانشین وی در همان جا با شاپور از در سازش در آمد و سرزمینهای از دست رفته به ایران بازگردانده شدند . (ویل دورانت همانجا رویه ی ۲۷) .

پس از سپری شدن روزگار کوتاه یولیانس مهر پرستان دوباره بی پشتیبان ماندند و در سال ۳۷۱ شمار بزرگی از آنان جان خود را از دست دادند. نیایشگاهها ایشان یکسره تاراج و به آتش سپرده شد چنانکه هنوز هم نیایشگاههایی که از زیر خاک بیرون کشیده می شوند نشان از سوختن و ویران شدن دارند .

« میتراپسم » بیش از سیصد سال در سراسر امپراتوری روم دوام آورد و بسیاری از بنیاد هایش مانند: آسیب گردان= فدیة - باورداشت به رستاخیز مردگان - دوزخ و پرزخ و بهشت - روزدوری و بسیاری آیینهای دیگرش را به کلیسا سپرد . در بخش دوم این نوشتار به اینگونه آینههای نگاه می خواهیم پرداخت .

پاینده ایران - هومر آبرامیان

درفش کاویانی



<https://derafsh-kavivani.com/>
<https://the-derafsh-kavivani.com/>